



الفاظ کفر فارسی

د فقه حنفی

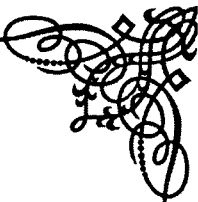
(کفریات زبانی در میان عامه)

رسول جعفریان

بسم الله الرحمن الرحيم

الفاظ کفر فارسی در فقه حنفی

(کفریات زبانی در میان عامه)

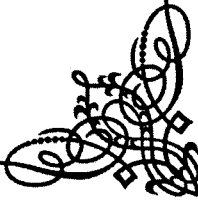


الفاظ کفر فارسی در فقه حنفی

(کفریات زبانی در میان عامه)

رسول حسینیان

پاییز ۱۳۰۰



سرشناسه	: جعفریان، رسول، ۱۳۴۳ - Jafarian, Rasul
عنوان و نام پدیدآور	: الفاظ کفر فارسی در فقه حنفی (کفریات زبانی در میان عامه) / رسول جعفریان.
مشخصات نشر	: تهران: نشر علم، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ۳۲۴ ص.
شابک	: 978-622-246-318-2
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۲۲۰ - ۲۲۱.
موضوع	: کفر و کافران (فقه اهل سنت) (Kufr-Islamic law, Sunnites * کفر گویی در ادبیات Blasphemy in literature تکفیر (فقه اهل سنت) (Excommunication Islamic law, Sunnites
رده بندی کنگره	: BP۲۲۵/۳
رده بندی دیویی	: ۳۹۷/۴۶۴
شماره کتابشناسی	: ۸۶۷۴۷۳۳
ملی	
اطلاعات رکورد کتابشناسی	: فیبا



الفاظ کفر فارسی در فقه حنفی

رسول جعفریان

(استاد دانشگاه تهران)

نوبت و سال چاپ: اول / پاییز ۱۴۰۰

تیراژ: ۵۵۰ نسخه

چاپ: آزاده

لیتوگرافی: ترنج رایانه

خیابان انقلاب - خیابان دوازده فروردین - خیابان شهدای ژاندارمری

بن بست گرانفر پلاک ۴ تلفن: ۶۶۴۱۲۳۵۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۴۶-۳۱۸-۲

فهرست مطالب

فهرست مطالب	۷
الفاظ کفر در مذهب حنفی: پیشینه	۱۱
در باره این کتاب	۱۱
تنوع بستر تکفیر در مسلمانان، از دیرباز تاکنون	۱۲
ریشه های تاریخی کفریات زبانی در مذهب حنفی	۱۷
معیارهای تکفیر در کفریات زبانی	۲۴
آثار مکتوب در باره الفاظ کفر در فقه حنفی	۲۹
المحیط البرهانی و الفاظ فارسی کفر	۴۳
موارد مربوط به خدا و صفات او، و نسبت دادن مکان به خداوند	۴۶
موارد مربوط به عالم غیب	۵۰
موارد مربوط به پیامبران	۵۱
موارد در باره ملائکه و قرآن	۵۲
موارد در باره نماز و زکات و روزه	۵۳
موارد در باره اذکار	۵۴
موارد در باره قیامت	۵۵

- موارد در باره امر به معروف و نهی از منکر و حلال و حرام ۵۵
- موارد در باره علم و علما و پاکان ۵۶
- موارد در باره مرگ نزدیکان، و بیماری ها ۵۸
- مواردی در باره این که کسی دیگری را کافر یا کافره خطاب کند ۵۹
- در باره موارد تشبیه به کفار ۶۱
- موارد در باره رفتن به مجلس نشده، ضیافت مجوس، روز نوروز و قبول هدایا ۶۱
- موارد در باره سلاطین و جبابره ۶۲
- در مورد کلام فساق در حالت فسق ۶۲
- موارد در تعلیم کفر و وادار کردن به گفتن کلمه کفر ۶۳
- موارد متفرقه ۶۴
- حکم کلمات کفر آمیز در فقه حنفی (از کتاب فتاوی الحسامیه ابن مازه) ۶۵
- تکفیر، پیامدها و احکام آن در «المحیط» ۶۸
- الفاظ کفر در فقه حنفی از کتاب فتاوی تاتارخانیه** ۷۱
- الفاظ کفر فارسی در فتاوی تاتارخانیه ۷۳
- طبقه بندی کفریات زبانی ۷۴
- فارسیات فتاوی تاتارخانیه ۷۵
- یکصد و پنجاه و شش کلمه نوشته علمای بلخ** ۱۰۱
- کفریات زبانی در فارسی ماوراءالنهری ۱۰۱
- رساله حاضر ۱۰۲
- دسته بندی کفریات زبانی در رساله حاضر ۱۰۳
- سَبِّک داشت شعائر دینی ۱۰۴
- شوخی با قرآن ۱۰۴
- احترام به علوم دینی و کفر اهانت کننده به علم و عالم ۱۰۵
- مغان، جهودان و مسأله تکفیر ۱۰۶
- باورهای کلامی و تکفیر ۱۰۷

۱۰۹	 کاربرد القاب خاص در باره پادشاهان
۱۱۱	 تأویل و اهمیت آن در امر تکفیر
۱۱۲	 نامبردگان در این رساله
۱۲۳	 فصل شصت کلمه
	فصل در کلمات که تقسیم باشد جواب آنک اگر مراد او چنین باشد کافر شود و اگر چنان
۱۲۷	 باشد کافر نشود.
۱۳۲	 فصل در بیان کلماتی که در آن خطر عظیم است یا بیم کفر
۱۳۷	 الفاظ کفر در رساله‌ای برگرفته از کنز العبره
۱۳۷	 مقدمه
۱۴۰	 متن رساله
۱۴۰	 باب در بیان کلمات کفر و شرک از کتاب کنز العبره مرقوم کرده شد
۱۴۰	 اهانت به شریعت
۱۴۰	 در باره خداوند
۱۴۲	 در باره رسول خدا (ص)
۱۴۳	 در باره نماز
۱۴۴	 در باره زکات و روزه
۱۴۵	 شک در ایمان خود
۱۴۵	 تمسخر احکام شرعی و علم دین
۱۴۶	 در باره قیامت
۱۴۷	 اهانت به علم دین
۱۴۸	 اگر مسلمانی را کافر بخواند یا خود آرزوی کفر کند
۱۴۹	 باز هم در باره نماز
۱۵۰	 اگر کفرآمیز سخن بگوید اما اعتقاد ندارد
۱۵۲	 موارد دیگری از اهانت به شریعت و دین
۱۵۴	 تمسخر به آیات قرآنی
۱۵۴	 حکم شک در رسالت و ترجیح نصارا و یهود بر مسلم

- ۱۵۶ حکم پیشگویان با رمل و نجوم
- ۱۵۷ حکم کسی که رؤیت حق تعالی جایز داند
- ۱۵۷ اهانت به علوم شرع
- ۱۵۸ تمسخر نسبت به قدرت و مشیت خداوند
- ۱۵۹ آثار کفر فرد بر زندگی و عبادات قبلی او
- ۱۶۱ الفاظ فارسی طلاق و سوگند در متون فقه حنفی
- ۱۶۱ مقدمه
- ۱۶۴ دلالت عرفی الفاظ طلاق و سوگند در فارسی و اهمیت آنها در حکم فقهی آن
- ۱۶۷ بخش اول: طلاق
- ۲۲۱-۱۸۵ بخش دوم: سوگند [و طلاق]

بنام خداوند جان و خرد

الفاظ کفر در مذهب حنفی: پیشینه

در باره این کتاب

از نگارش و تدوین این مجموعه دو هدف در کار بود. نخست گردآوری شماری از جملات فارسی در متون فقهی حنفی، به دلیل نقشی که این جملات در بازنمایی ادبیات فارسی دینی و مذهبی عامیانه میان مردم دارد. دوم، کمک به فهم بحث تکفیر در مذهب حنفی در عنوانی که از آن با تعبیر «الفاظ کفر» یا «کفریات زبانی» یاد می‌شود. طبعاً هدف اول، در این نگارش نمود بیشتری دارد، هرچند مباحثی نیز در باره مورد دوم یعنی تکفیر مطرح خواهد شد. به دلیل توجه به هدف نخست، الفاظ فارسی در حوزه طلاق و سوگند هم ضمیمه این کار شده است. اهمیت بحث تکفیر و زاویه ای که این چند نوشتار می‌تواند در این حوزه روشن کند، موضوع جدی تری است.

در مورد الفاظ کفر، بحثی که ویژه فقه حنفی است، مباحث زبانی فراوانی در نوشته‌های فقهی مورد بحث، از سوی مولفان آنها مطرح شده، و تلاش شده تا نشان داده شود، مثلاً فلان تعبیر کفری عامیانه، چه نوع کاربردی با چه قصد و نیتی می‌تواند و می‌توانسته داشته باشد. نمونه‌هایی از این موارد را بیان خواهیم کرد، اما این بحث، یعنی بحث الفاظ کفر و چگونگی آن در پیچ و خم استدلال‌های حقوقی و فقهی وقتی تکمیل می‌شود که مباحث استدلالی و فقهی هم که در این کتابها به زبان عربی هم مطرح شده، مطرح و تجزیه و تحلیل شود. برای مثال، در کتاب المحيط البرهانی، شمار استفتاءات عربی و مباحث مربوط به الفاظ کفر در زبان عربی، بسیار فراوان است، در حالی که ما در این کتاب، از طرح آنها صرف نظر کرده‌ایم، زیرا این کار دیگری است، اما بدون آنها نمی‌توان دقیقاً بحث مستوفایی در باره الفاظ کفر و

دلالت آنها بر کافر بودن شخص یا عدم کفر او با مقیاس ها و شاخص هایی که فقهای حنفی مطرح کرده اند، داشت.

آنچه در این کتاب آمده، ارائه و انتخاب الفاظ کفر فارسی از چند منبع، و در واقع، مروری است بر آنچه در کتاب هایی چون المحيط البرهانی، فتاوی تاتارخانیه، و شماری از رسائل مستقل در باره الفاظ کفر آمده است. پیش از آن که بستر بحث الفاظ کفر را در ادبیات فقه حنفی دنبال کنیم، لازم است مقدمه ای تاریخی در باره تنوع بسترهای بحث تکفیر و ارتداد در ادبیات اسلامی داشته باشیم.

تنوع بستر تکفیر در مسلمانان، از دیرباز تاکنون

طرح مبحث تکفیر در ادبیات اسلامی، از آنچه قرآن مطرح شده، نیز آیاتی که در باره منافقان در حکم کافر در قرآن آمده، تا رویدادهای اهل رده، منکرین پرداخت زکات پس از روی کار آمدن ابوبکر، از عمیق ترین مسائل در ادبیات اسلامی است؛ مساله ای که رنگ کلامی، و همزمان رنگ فقهی دارد و در واقع در هم تنیده است. جنبه فقهی آن به خاطر تبعاتی است که این مساله در عرصه ی زندگی دارد. همین طور مساله ای که ارتداد در مقابل با حاکم و حکومت و ایجاد دشواری در نظم اعتقادی و اجتماعی در جامعه دارد. داستان آغاز این تکفیر یا ارتداد را در مقاله مستقلی با عنوان «تکفیر و پیامدهای آن، از آغاز تا پایان خلافت امام علی (ع)» (چاپ شده در مقالات و رسالات تاریخی، دفتر نهم، صص ۱۴۹ - ۱۹۰) نوشته ایم و اینجا تکرار نمی کنیم، هرچند اشاره ای گذرا خواهیم داشت.

ماجرای تکفیر بعد از آن در مسیرهای دیگری ادامه یافت که اشاره خواهیم داشت. در دوره اول مسلمانان، و در واقع پیش از عصر فتنه، مهم ترین مساله، مرتد شمردن کسانی بود که اسلام را پذیرفته بودند اما حاضر به پرداخت زکات به ابوبکر نبودند. او آنان را مرتد و مستحق قتل دانست، در حالی که بعدها، به گفته ابن حزم، نه شافعی ها و نه حنفی ها، ارتداد آن افراد را قبول نکردند (المحلی، ابن حزم، ص ۲۱۰۳).

و اما در جریان اختلافات میان مسلمانان، از قتل عثمان به بعد (اواخر سال ۳۶)، خوارج، مرجئه، معتزله، و شیعیان، سه گروه مخالف مذهب عثمانی دولت اموی، و متقابلاً دولت اموی نسبت به آنان، دایماً بحث تکفیر را در فرم های مختلف دنبال و به تعبیر بهتر تجربه می

کردند. بعدها با پیدایش جهمیه، و نیز حلول افکار دیگری در درون مسلمین از سوی ادیان دیگر، دایما بحث کفر مطرح شد. برای نمونه، همین که فیلسوفان یونانی مآب، متهم به کفر شدند. بسیاری هم متهم به زندقه شدند. اتهام تکفیر به آسانی آب خوردن بلکه از آن هم سهل تر بود. در کنار آن شورش های سیاسی علیه خلفا و امرا هم، اغلب برای این که میان مردم محکوم شده و زمینه شکستش فراهم شود، متهم به کفر و خروج از دین می شدند. بیشتر جنبش هایی ایرانی در قرن سوم و چهارم این مسیر را تجربه کردند و تاریخ نگاران رسمی خلفا، با همین عناوین تکفیری از آنها استقبال کردند. در حالی که ما اکنون شک داریم که این گروهها، مانند آنچه با اهل رده پس از رحلت پیامبر (ص) رفتار شد، واقعا از دین خارج شده بودند یا خیر. می دانیم در باره هم آنها هم اختلاف نظر حتی بین ابوبکر و عمر وجود داشت. طی قرون، افرادی هم به طور مستقل عقایدی را مطرح می کردند که تکفیر می شدند و این نیز از قرن اول و بیشتر در قرن بعد وجود داشت.

انعکاس این مباحث در کلام و فقه، بسیار جدی بود. تمام کتاب «الایمان» ها که در کتب حدیثی بزرگ اهل سنت آمده، یا رساله های کوچکی در باره آن یعنی موضوع ایمان نوشته شده، علیه مرجئه و اثبات لاابالیگری و بی ایمانی آنها و با هدف نجات «ایمان» از کفر است.

و اما انعکاس اینها در فقه، با عنوان «احکام المرتدین» به صورت فصل و بابی درآمد و هرچند اغلب این مبحث در فقه حنفی در پایان کتاب السیر بود، اما احکامی که داخل آن مطرح می شد، به بسیاری از مسائل و مخصوصا به مبحث نکاح و طلاق هم ربط می یافت. شاید دلیل آمدنش در کنار و یا ادامه کتاب السیر، این بود که بسیاری از کسانی که در جنگها اسیر می شدند، یا مردمانی که در مناطق مفتوحه بودند، دایما در معرض ارتداد بودند. در کتب فقهی مذاهب دیگر، بحث ارتداد، اغلب در کتاب الحدود می آمد. دلیلش هم بحث از قتل مرتد به عنوان اجرای یک حد بود. به علاوه کسی که مرتد می شد، می باید از همسرش جدا شود. این امری بود که مساله ارتداد را به امر نکاح ارتباط می داد.

بعدها که بسیاری از فرقه های کوچک از بین رفتند، و دیگر به صورت آشکار نشانی از مرجئه و معتزله و نیز خوارج نبود، بحث تکفیر به مساله شیعه و سنی در جهان اسلام پیوند خورد. ابن تیمیه (م ۷۲۸) ادبیات گسترده ای را در این زمینه و البته بیشتر ناظر به برخی از گروه های شیعه در شامات مطرح کرد. او با تمرکز بر تعریف توحید و شرک، مجددا باب این

مبحث را گشود و نسبت به صوفیه و بسیاری از گروه های دیگر اتهام تکفیر را مطرح کرد. امروزه، تحقیقات گسترده ای در باره آرای ابن تیمیه در زمینه تکفیر صورت گرفته است. دو قرن بعد از او، با بالا گرفتن جنگهای عثمانی - صفوی از یک سو، و نبردهای میان ازبک ها و صوفی ها از سوی دیگر، دامنه بحث تکفیر بالا گرفت. دهها رساله از سوی علمای عثمانی در تکفیر قزلباش پس، و حتی اندکی پیش از چالدران نوشته شد و این ادبیات، یکی دو قرن ادامه یافت. (بنگرید: سیاست و فرهنگ روزگار صفوی، ج ۱، مبحث «پیدایش دولت صفوی و ادبیات نقد نویسی مذهبی» و نیز مقاله: «نظریه دار الحرب - دار الاسلام و تعریف کفر در فقه حنفی و تأثیر و تأثر آن از رویدادهای خراسان در قرن دهم هجری چاپ شده در مقالات و رسالات تاریخی، دفتر سوم، مقاله ۲۱). در باره شماری از رسائل علمای عثمانی در اثبات کفر قزلباش بنگرید: «تاریخ قزلباشان صفوی در متون عربی، چاپ شده در مقالات و رسالات تاریخی، دفتر پنجم، صفحات ۶۶۳ - ۷۴۲).

شاید بشود گفت، بالا گرفتن بحث ارتداد در میان حنفی ها، آن گونه که در بیشتر آثار و مجموعه های فقهی، بلافاصله پس از کتاب السیر، کتاب المرتدین می آید، سروکار داشتن دولت های حنفی ترک از زمان تمایلشان به اسلام در ماوراءالنهر و خراسان و داشتن دولت های بزرگ و مواجهه با امر ارتداد بوده است. در باره دولت عثمانی، این امر روشن تر از دیگران است، اما سابقه سلجوقیان و بعدها ممالیک هم در این زمینه روشن است. همین طور، قوت مفاهیم دارالحرب و دارالاسلام میان آنان، می توان ریشه در همین مساله داشته باشد. هرچه هست، باب المرتدین در آثار فقهی حنفی، بسیار نیرومند بوده و در همان آغاز، بر این تأکید می شود که هر کسی که مرتد شد، اسلام بر او عرضه می شود. در صورتی که نپذیرفت، کشته می شود. در باره این شخص، اگر سه روز مهلت خواست، به او این مهلت داده می شود. این شرایطی است که به صورت سنتی در فقه حنفی و احیانا دیگران بوده است. چنان که گذشت در آثار غیر حنفی، بحث ارتداد، اغلب کوتاه، و ضمن کتاب حدود و در کنار کتاب الزنا و مانند آن می آید (بنگرید: به کتاب المحلی، ابن حزم، «ریاض ۲۰۰۳» ص ۲۱۰۰)، اما در فقه حنفی، در دنباله کتاب السیر و در واقع کتاب الجهاد است.

و اما با برآمدن محمد بن عبدالوهاب (م ۱۲۰۶) و جریان وهابیت، باز بحث شرک و توحید، و طبعا تکفیر کسانی که از نظر آنان مشرک تلقی می شدند بالا گرفت. صدها کتاب و

رساله و شرح در اطراف آراء او و فرزندان و پیروانش در ادبیات وهابی نوشته شد. در این میانه میراث ابن تیمیه هم زنده گردید. این بار تأکید روی مفهوم شرک و توحید و متهم کردن افراد به خروج از توحید و افتادن در دام شرک بود. موج این افکار دامن شبه قاره و حتی مصر را گرفت و وهابیت، بزرگترین نقش را در تاریخ معاصر، در ترویج ادبیات تکفیر در کشورهای اسلامی بر عهده گرفت. از نظر این جماعت، شیعیان هم مانند صوفیه، در این گروه جای می گرفتند. بعد از انقلاب ۱۳۵۷ در ایران، رقابت‌های منطقه‌ای میان عربستان و ایران، در این بخش هم تأثیر خود را داشت و شاید قریب و حتی بیش هزار کتاب و رساله و مقاله دانشگاهی و غیر آن، در باره شیعه نوشته شد که در اغلب قریب به اتفاق آنها، روح تکفیر حلول کرده بود. پیدایش مساله القاعده، و بعدها داعش، در شام و عراق و افغانستان، باز در بالا گرفتن بحث تکفیر نقش مهمی داشت. نه تنها کشتارهای وحشتناک شیعیان عراق در سالهای ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۲ بلکه جنگهای داخلی سوریه، انفجارهای فراوان در مصر، پاکستان و بسیاری از نقاط دیگر و نیز در شهرهای زیادی از شمال افریقا، عمدتاً با حربه تکفیر صورت می گرفت. این بار، علاوه بر بحث های شرک و توحید، اتهام سیاسی وابستگی به قدرت های مشرک غربی هم در استدلالها برای تکفیر مردم یاد می شد.

در تمام آنچه گذشت، ضمن آن که ارتداد در کتب فقهی، در انواع و اقسام مختلفی بحث شده، یک نکته را باید توجه داشت. ارتداد می تواند بازگشت کامل از اسلام و رفتن برای مثال به مسیحیت یا دین دیگری یا بی دینی مطلق باشد، و در درجه بعد، از نظر گروهی، ارتداد کسانی باشد که تفسیری از بندی از دین دارند یا چنان که در اینجا محل توجه است، نوعی استهزاء و تمسخر در کلام نسبت به دین یا بکار بردن تعبیری عامیانه در باره خدا و دیگر امور دینی باشد. این بخش دوم، همان الفاظ کفر است که ما بعد از این دنبال خواهیم کرد، اما اصل بحث ارتداد در اینجا مد نظر نیست.

به هر روی، در قرن اخیر و تا به امروز دامنه بحث تکفیر به قضاوت ها و فتواها در باره برخی از نوگرایی های دینی رسیده است. نمونه روشن آن مباحثی است که در مصر نسبت به نصر حامد ابوزید مطرح شد^۱. پیش از آن در باره علی عبدالرازق (۱۹۶۶م) و طه حسین

^۱. به توضیحات خود وی در این باره در کتاب التکفیر فی زمن التفکیر مراجعه نمایید (قاهره، ۱۹۹۵). کتاب دیگر وی

التجديد والتحریم والتاویل بین المعرفة العلمية والخوف من التکفیر (بیروت، ۲۰۱۰) است.

(۱۹۷۲) نیز این اتهام مطرح شده بود. چنان‌که در سایر بلاد اسلامی هم نمونه‌هایی داشت. این جریان عمدتاً متمرکز روی انکار شریعت، نفی اعتبار قرآن و مسائلی از این قبیل است که در نوگرایی‌های دینی مطرح شده است. ساده‌ترین آن‌ها این بود که روشنفکری، یکی از احکام فقهی را که می‌توانست مربوط به زنان یا جز آن باشد، مورد انکار قرار داده و بر این باور می‌رفت که مناسبت با زمان ندارد.^۱

به هر روی، تکفیر با این سابقه در میان مسلمانان، تا به امروز، تبدیل به یکی از مسائل پراشتت‌های جهان اسلام شده و سبب شده است تا روشنفکران جهان اسلام، بویژه در دهه‌های گذشته، با نگارش آثاری سعی در توجیه آن، یا علیه آن داشته باشند. ضرباتی که داعش به جهان اسلام زد و یا تهدیدی که برای برخی از دولتها داشت، عده‌ای را مجبور کرد تا ضمن تشبیه کردن آنان به خوارج، این موج افراطی در تکفیر را محکوم کنند. عربستان به دلایل سیاسی این جریان را علیه داعش تقویت می‌کرد.^۲

اکنون سوال ما این است که «الفاظ کفر» چه جایگاهی در این سیری که اشاره شد دارد؟ باید عرض کنیم، امری تقریباً متفاوت است که باید آن را توضیح دهیم. آنچه در اینجا مورد توجه ماست، مبحث «الفاظ کفر» است، چیزی که در اصطلاح عامیانه به آن «کفریات زبانی» می‌گوییم. این بحث، یک گرایش خاص در مبحث ارتداد به شمار آمده و با مباحث دیگر خاستگاهی متفاوت دارد، گرچه در برخی از احکام آن مانند جدا شدن از همسر اختلاف دارد. مفهوم این بحث آن است که اگر عامه مردم، در مکالمات روزانه، تعبیر خاصی به کار

^۱ برای نمونه، در ۱۸ دسامبر سال ۱۹۸۸ نویسنده روشنفکری به نام احمد بهاء‌الدین در ستون یومیه خود در الاهرام در باره ارث تک‌دختر، خواستار آن شد که به رأی فقهای شیعه عمل شده و او را مانند پسر بدانند. او مستند قرآنی فقهای شیعه را نیز مطرح کرد. اما یک‌باره با هجوم فقهای سنی مواجه شد. بنگرید: جماعات التکفیر فی مصر، عبدالعظیم رمضان، قاهره، ۱۹۹۵، صص ۳۶۶-۳۶۷. نمونه‌های فراوانی از این دست را در کتاب مزبور می‌توان یافت.

^۲ کتاب التحذیر من فتنۃ التکفیر از ناصرالدین البانی (ریاض، دارالرایه، ۱۹۹۶) برای مبارزه با این تفکر نوشته شده و برای زمینه‌سازی، دایرة تکفیر به معنای خروج از ملت اسلام را بسیار محدود کرده است. اما از رساله بر می‌آید که هدف اصلی تطهیر حاکمان اسلامی و نجات آنان از دست ترور مکفرة سنی افراطی است. شاهد آن که بن باز و عثیمین، از فقهای وابسته به دولت وهابی بر آن تقریظ زده‌اند. نمونه دیگر کتاب التکفیر فی ضوء السنة النبویة (باسم بن فیصل الجوابره، ریاض، ۱۴۲۷ق) که جایزه نایف بن عبدالعزیز را هم گرفته و چاپ شده است. از همان ابتدای کتاب موضع نویسنده آشکار است، چرا که به جوانانی حمله می‌کند که اخیراً فکر تکفیری دامنگیر آنان شده است.

ببرند که از نظر معیارهای بیان شده توسط فقهای حنفی، به نوعی به انکار خداوند، تخطئه دین، تردید در نبوت، مسخره کردن قرآن و مسلمات دین و مذهب و یا اموری از این قبیل باشد، آن تعبیر کفرآمیز بوده و می‌تواند به کفر شخص گوینده و تبعات آن، مانند جدا شدن از همسر و مسائل دیگر، منجر شود. از نظر منابعی که بحث الفاظ کفر را مطرح کرده‌اند، همیشه باید این نکته مورد توجه باشد که قالب لفظ، دلالت آن، امکان تأویل آن به صور مختلف و نکاتی از این قبیل دارای اهمیت است و باید روی آن توجه شود. در بسیاری از کتابهای کهن فقهی حنفی، باب الفاظ کفر هست، اما برخی هم به رغم آن که کتاب المرتدین را به تفصیل دارند، در ضمن بحث، هیچ یادی از الفاظ کفر نکرده‌اند. در کتاب غایة البیان فی شرح الهدایة فی الفقه (از قوام الدین امیر کاتب الاتقانی) باب مرتدین در ادامه کتاب السیر آمده، اما عمده آن، به ارتداد به معنای بازگشت از اسلام اختصاص دارد و ضمن آن باب، بحثی در باره الفاظ کفر نشده است. تصویر خطی آن از کتابخانه فیض الله در مکتبة الوقفیه هست. باب مرتدین را می‌توان در نسخه خطی آن (مجلد سوم غایة البیان، برگ ۲۵۹ - ۲۶۹)، از کتابخانه سلیمانیه، به شماره ۵۴۱ مطالعه کرد.

ریشه‌های تاریخی کفریات زبانی در مذهب حنفی

چنان که گذشت، داستان تکفیر - فارغ از مباحث قرآنی و آنچه زمان شورش به اصطلاح مرتدین علیه دولت مرکزی پیش آمد - به معنای رسمی آن، در جریان شورش برعثمان در سال ۳۵ هجری، و سپس در جنگ جمل، صفین و عمدتاً توسط خوارج پس از حکمیت در سال ۳۹ مطرح شد. در تمام این رخدادها، مورد بحث این بود که گروهی به رغم آن که در زبان و حتی انجام اعمال شرعی مسلمان هستند، اما به دلایلی از سوی عده ای، متهم به کفر می‌شوند. خوارج، سختگیرترین گروه در این زمینه بودند و مرتکب کبیره را کافر می‌شمردند. چنان که آگاهیم، معتزله هم، اگرچه مرتکب کبیره را کافر نمی‌دانستند، آنان را مسلمان هم نمی‌شمردند و فاسق می‌دانستند. مرجئه که در اوائل امر، طرفین درگیر در جمل و صفین را به خدا واگذار می‌کردند، در ادامه، و طی بحث‌های کلامی، شهادتین را در مسلمان شدن افراد کافی شمردند. سایر مسلمانان، روی ایمان قلبی و عملی هم تأکید داشتند و آن را در کنار «زبان» در مسلمان شمردن افراد شرط می‌دانستند. در اینجا، به خاطر بسپارید که نقش «زبان» در «ایمان» برجسته می‌شود. در این باره، بحث‌های بسیار گسترده ای مطرح شد که

اینجا محل طرح آن نیست.

پیش از آن که ماجرای نقش زبان را در ایمان باز کنیم، باید بگوییم، دامنه ارتداد و بسترهای آن، بسیار بیش از این است که به آن اشارت رفت. یکی از جدی ترین زمینه ها، بحثهای فکری و ارائه دیدگاههای متفاوت بود که ناشی از ورود افکار نو در مسیر تحولات فکری اسلامی و پیدایش کلام نو در وقت خویش بود. پیدایش عنوان «زندقه» برای کسانی که متفاوت بحث می کردند، و با نگاه هایی که در حال شکل گرفتن به عنوان نظام فکری ارتدوکسی بود مخالفت داشتند، با عنوان ارتداد، مورد استقبال قرار می گرفت. شیخ الاسلامان رسمی در دستگاه عباسیان، در این زمینه، مفتیانی بودند که در باره زندیقان به عنوان مرتد نظر می دادند. برای نمونه می توان کتاب «مختصر اختلاف العلماء» طحاوی (م ۳۲۱) را مرور کرد. در کتاب السیر این کتاب، و در درون مسائلی که در آن باب مطرح شده، احکام مرتدین آمده است. آن زمان، هنوز بحث کفریات زبانی نیست، اما نمونه های زندقه + ارتداد فراوان است. در مساله شماره ۱۶۵۱ در باره توبه دادن مرتد، از قاضی ابویوسف، قاضی هارون، در باره «زندیقی» سوال می شود که «یظهر الاسلام»؛ خود را مسلمان می نماید. او از قول «ابوحنیفه» می گوید: او را مانند «مرتد» توبه دهند، اگر مسلمان شد، رهایش کنند، وگرنه او را بکشند. ابویوسف ادامه می دهد: مدتها به همین شکل بود [یعنی بر اساس همین فتوا عمل می شد] اما وقتی دیدند که زنداقه چنین می کنند [توبه می کنند]، اما به حرفهای خود بر می گردند، عقیده من این شد که وقتی زندیق را می آورند، او را گردن زده، و توبه ندهیم. اگر قبل از قتل، توبه کرد، او را نمی کشیم و رهایش می کنیم». (مختصر اختلاف الفقهاء، ص ۵۰۱). طحاوی، همانجا از ابوحنیفه نقل می کند که گفته است: «زندیق را پنهانی بکشید، چون توبه او قابل درک نیست»، فان توبته لاتعرف. (همان، ص ۵۰۱). در اینجا، احکام مرتد و زندیق، کاملاً در هم تنیده بوده و یک حکم دارند. در کتاب طحاوی که اواخر قرن سوم نوشته شده، هنوز بحث کفریات زبانی در کار نیست.

اکنون به ادامه بحث در باره زمینه های کفریات زبانی بر اساس تعریفی که از ایمان به عنوان اتکای آن به شهادتین و «لفظ» بود، بپردازیم. بی مناسبت نیست اشاره کنم، تعبیر به کفریات در متون قدیم فارسی مانند تذکرة الاولیاء و جز آن، بیشتر در باره مطالبی که زندیقان می گفته اند آمده است. در جایی از این کتاب می خوانیم: «نقل است که چون غلام خلیل به

دشمنی این طایفه برخاست و پیش خلیفه گفت که: «جماعتی پدید آمده‌اند که رقص می‌کنند و سرود می‌گویند و کفریات می‌گویند و همه روز به تماشا مشغول‌اند و در سردابه‌ها می‌روند پنهان، و سخن‌ها می‌گویند. این قومی‌اند از زنادقه. اگر امیر المؤمنین فرمان دهد ایشان را بکشند، مذهب زنادقه متلاشی شود، که سر همه این گروه‌اند...» تا آخر داستان که البته این اتفاق نمی‌افتد. (تذکرة الاولیاء، چاپ زوار، ص ۴۰۶). در اینجا، تعبیر کفریات، بر آنچه صوفیانی مانند جنید و دیگران می‌گفته‌اند، اطلاق شده است. مشابه این تعبیر در سیاستنامه خواجه هم آمده است. (سیر الملوک، ص ۸۸). تعبیر یاد شده در متن‌های عربی هم مانند «کفریات صوفیة الفلاسفة» یا «کفریات ابن سینا» توسط ذهبی و دیگران استعمال شده است. (تاریخ الاسلام ذهبی، ۲۷۸/۲۱، ۲۳/۴۲).

ابوحنیفه (م ۱۵۰) از توریسین‌های مهم مذهب ارجاء و مرجئه و از کسانی بود که اظهار لفظی شهادتین را در اطلاق لفظ مسلمان بر شخص کافی می‌دانست و ظاهراً در این حد، ایمان قلبی و عملی را شرط لازم در اطلاق نام مسلمانی نمی‌شمرد. معنای این سخن، بی‌اعتنایی به این دو مقوله نبود، بلکه صرفاً بر این پایه بود که شهادتین، در اطلاق لفظ مسلمان بر شخص کافی است. طبعاً ممکن بود، هر نوع اعتقاد و باور کلامی به افراط کشیده شود. مانند این که کسانی، ایمان را تحقیر کنند یا متهم شوند که تحقیر می‌کنند. این ماجرا به نزاع دایمی میان معتزله و مرجئه منجر شد و آنان برابر هم قرار گرفتند. فقهای شیعه، ایمان لفظی را کافی می‌دانستند، اما همزمان روی عمل و باور قلبی هم تأکید داشتند. در حقیقت به عنوان یک حداقل کافی می‌شمردند. بعدها اشاعره هم این باور را پذیرفتند. اهل حدیث در قرن دوم تا چهارم، سنیان پیش از شکل‌گیری و گسترش اشاعره، با مرجئه دشمنی شدیدی داشتند، و در تعریف ایمان، روی ایمان زبانی و قلبی و عملی، همزمان اصرار داشتند و کم و زیاد شدن ایمان را تأکید می‌کردند. و اما به هر حال، و پس از چند قرن، این اصل به تدریج مقبول مسلمانان شد که گفتن شهادتین در اطلاق نام مسلمان کافی است و گناه، کبیره یا صغیره، جز در شرایط خاص، تأثیری در خارج کردن شخص از دایره ایمان ندارد. این داستانی است که ادامه یافت و مسائل و کتابها و رسائل مهمی در اطراف آن در توضیح تنویرک ایمان و تعریف آن مطرح و نوشته شد. بخش قابل توجهی از این مباحث را با زاویه دید تاریخی و کلامی در آنچه به عنوان «مرجئه، تاریخ و اندیشه» نوشته‌ام، آورده‌ام (چاپ شده در دفتر دهم مقالات

تاریخی، قم، دلیل ما، ۱۳۸۰). در آنجا آراء ابوحنیفه را که امام مذهب در شرق و ماوراءالنهر و سپس ترکان و دولت های ترک بود و از آنجا با انتقالشان به سایر بلاد رفت، شرح داده ام. به نظر می رسد، اتحاد مرجئه و حنفیه بویژه در خراسان، امری که محصول یک پروژه سیاسی در مسیر مبارزه علیه امویان بود، و از سوی دیگر، سبب رغبت توده های ایرانی به اسلام ساده و بی آرایش می شد، این مذهب را در خراسان گسترش داد و تقریباً ریشه مذهب شافعی را در آن نواحی خشکاند. درست در همین نقطه یعنی ماوراءالنهر است که بحث «کفریات زبانی» مطرح می شود. مذهب مرجئه - حنفی که در امر اسلام آوردن عجم، سهلگیر بود، به دلیل تأکید بر «زبان» ناگهان به نقطه ای رسید که تا این اندازه در تکفیر اشخاصی که سخنان بد و تمسخرآمیز نسبت به دین می زدند، سختگیر شده و هر کسی را به اندک جمله ای که به نوعی توهین به دین و اجزاء آن مربوط می شد، کافر تلقی کرد.

این سوال که چرا بحث الفاظ کفر در مذهب حنفی شکل گرفت، در حالی که در هیچ مذهب دیگری چنین نیست، پاسخش چندان دشوار نیست. مذهب حنفی برخاسته از مذهب ارجاء است، مذهبی که معتقد است ایمان به همین الفاظی است که آدمی بر زبان می راند، و اما ایمان قلبی یا جوارحی، مانند نماز خواندن و روزه گرفتن، تأثیری در مفهوم ایمان ندارد. بدین ترتیب اگر کسی الفاظ کفرآمیز بر زبان دارند، در واقع و از همین جا، ستون ایمانش خراب می شود. در واقع، مذهبی که برای دفاع از ایمان سهل و آسان شکل گرفته بود، از آنجایی که روی «زبان» و «لفظ» تأکید داشت، اکنون باید مراقب می بود که وضع زبانی از نظر ایمان سالم بماند. اگر کسی در الفاظی که بر زبان می آورد، تعابیر کفرآمیز بکار آورد، طبیعی است که این مذهب بر تکفیر او اصرار بورزد، چرا که ایمان شخص را درست از همین زبان درست کرده است. ابن مازه (م ۶۱۶) در محیط البرهانی گوید: من کفر بلسانه طائعا، و قلبه مطمئن بالایمان، فهو کافر، ولا ینفعه ما فی قلبه، لانّ الکافر إنّما یعرف من المؤمن بما ینطق به، فاذا نطق بالکفر کان کافرا عندنا و عند الله تعالی». (المحیط البرهانی: ۳۷۹/۷). در این عبارت، رسماً کسی را که آزادانه به زبان کفر بورزد، حتی اگر قلبش مطمئن به ایمان باشد کافر می خواند. طبعاً در صورتی که به اجبار باشد، از دایره این حکم بیرون است.

ظاهراً تردیدی وجود ندارد که باب الفاظ کفر، منحصر به مذهب حنفی است، و اگر شافعیان در این باره چیزی گفته اند، بر همان اساس است. فضل بن روزبهان خنجی اصفهانی

(م ۹۲۷) می گوید: «باید دانست که بسیاری از ابواب هست که اهل مذهب حواله به کتب اصحاب مذهبی دیگر می کنند بنابر اتفاق اصول، همچنانچه شافعیه در باب الفاظ کفر گفته اند که علماء حنفیه اهتمام تمام در ضبط آن الفاظ نموده اند و در اکثر با اصول ما متفق است، پس حواله با کتاب ایشان می کنیم، از آنجا طلب نمایند». [سلوک الملوک، ص ۱۸۹، تصحیح محمدعلی موحد، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۲]. در اینجا تصریح می شود که بحث از الفاظ کفر ویژه حنفیان بوده، و دیگران از آن استفاده می کردند.

و البته که باید توجه داشت، گرچه تصریحی ندیدم، می بایست میان این نوع از تکفیر با ارتداد رسمی فرق گذاشت، گرچه در این باره بحثی نشده است. در بیشتر مواردی که شخص به خاطر گفتن سخنی در باره خداوند یا ...، کافر شناخته می شود، بحث قتل او مطرح نیست. هرچند نمونه های کمی وجود دارد. حتی لازم نیست، نزد قاضی برود تا کار به آنجا برسد، اما از همسرش جدا می شود، و باید دوباره عقد بخواند. شاید از بس این موارد فراوان است، آن را داخل ارتداد نکرده اند. به علاوه، فکر کرده اند که این شخص، به هر حال مسلمان است و شهادتین را می گوید. هرچه هست، عمق این نکته و تفکیک آن از ارتداد، درست باز نشده است. در موردی که حکم به قتل هم دیده شد، توهین به عائشه همسر پیامبر (ص) است. می دانیم که گاه ضمن بحث ارتداد، گفته شده کسانی که به شیخین هم توهین کنند، حکم مرتد را دارند. برخی علمای حنفی معتقد بودند «ساب الشیخین کافر و مبتدع إن فضل علیا علیهما» (مجمع الانهر فی شرح ملتقی الابرار، ص ۳۲۱)

به هر روی مهم این است که «کتاب المرتدین» در آثار فقهی حنفی ها، غالبا از این گونه بحث از «الفاظ کفر» خالی است، مانند بدایع الصنائع کاسانی (مجلد ششم، نسخه سلیمانیه، ش ۳۹۸، برگ ۹۲ - ۹۶)، اما شماری کتابهای ماوراءالنهری بویژه استفتاءات، آن را دارد، به علاوه، رسائلی هم تا قرن یازده و دوازده در عثمانی نوشته می شده است. آیا ممکن است تصور شود، این نوع تکفیر، به کفر نعمت زیدیه نزدیک است؟ به نظر نمی رسد چنین باشد، چون در مواردی و به روشنی حکم جدا شدن از همسر را به عنوان یکی از پیامدهای قطعی دارد.

و اما اصولا، شماری از کفریات، از قدیم توسط کسانی بوده است که زبانی تندی داشته و دارند و بویژه نوعی رمیدگی از مذهب یا دین دارند. فرض کنید، کسانی هستند که عدل

الهی را مطابق رأی اشاعره یا نظام احسن معتزله و... در نمی یابند، و اغلب با دیدن مواردی از آنچه از نظر آنان ناهنجاری است، کفریاتی بر زبان می آورند. این رویه، سبب زنده شدن روحیه ای در آنها می شود که نوعی ستیز با پروردگار کشیده شده و به نظم یا نثر، مطالبی بیان می کنند. عنوان شکایت از خدا، تاکنون نیز در اشعار بسیاری از شاعران دیده می شود. برخی از این شکایات، همانند شکایت ایوب رنج دیده و مریض در کتاب ایوب در تورات است. «لعنت به روزی که به دنیا آمدم، و شبی که در رحم مادر قرار گرفتم. یاد آن روز برای همیشه فراموش شود، و خدا نیز آن را به یاد نیاورد...».

به هر روی، باید میان این کفر و ارتداد تفاوت گذاشت، نه این که کفر زبانی مورد بحث، صرفاً اخلاقی است، بلکه بیشتر به اعتبار آن که در دایره مسلمانی و برای اصلاح زبان از گفتن کفریات شکل گرفته، نه بردن آن در دایره ارتداد. نخستین باب کتاب تبیین المحارم (نسخه سلیمانی، ش ۴۰۰) که کتابی بیشتر اخلاقی است، باب الکفر است. در آنجا، شرحی به عربی و نه با استفاده از الفاظ فارسی، از همین بحث ارائه داده و گفته است که کفر به چهار مورد تعلق می گیرد. نخست به خداوند، دوم به قرآن، سوم به نبی ما و دیگر انبیاء، و چهارم نسبت به احکام. سپس با استفاده از کتابهای فقهی حنفی مانند محیط و دیگران، برای هر کدام نمونه ای آورده. در آنجا شماری از کلمات فارسی این قبیل رساله های الفاظ کفر را به عربی گزارش می دهد. و اما در پایان بحث، هیچ سخنی از ارتداد نیست. صفحه ای از آن را ملاحظه فرمایید:

او بعد مدبر مستقل عباد الله اعتقادند سجده جسم او سجده
 او غیر حجت او اعتقاد آنکه لایعلم الجزئیات او سحر باسم
 من استماعه از امر من او امره او وعده او وعیده او نکرها
 او سجده لایزاله تقالیه اوسب الله تقالیه او ادعیه ان له
 ولد او صاحبیه او اند منو لک من شی او کاتب عنه او اشرك
 بعد ادته شی من خلقه او افتخیر علی الله سبحانه و تقالیه
 الکذب با دغا الالهیه و الرساله او تنقیه ان یکون خالق
 ربه و قال لیس لی رب او قاله لزم من الذرات هاله
 خلقت عبثا و مهلا و ما اشد ذلك مما لایکن بد سجانه
 و تقالیه ما یقولون علوا کبیرا یکفر فی هذه الوجوه كلها
 بالاجماع سوا فعل عمدا او هزل لا یقتل ان امر علی ذلك
 و ان تاب تاب الله علیه و سلم من القتل و من قال
 ان الله تقالیه فی السماء ان اراد به المکان یکفر و ان اراده
 الحکایة و النقل عما جاف فاهر الاخبار لا یکفر و ان لم
 یکن له نبیه یکفر عند اکثرهم و تفصیل هذا فی الفتاوی
 و الکتاب الکلامیه و کتابا لایسعد تفصیلها و اما ما یتعلق
 بالقرآن من استخفاف بالقرآن او حرمان حر و قد استخف
 المصحف او سمیها او تنقی المصحف الیه الفاذ و مرات او محمد
 حرمان القرآن او ابیه او کذب بد او لبثی منه او کذب بشی
 مما صرح به فیه من حکم او خبر او اثبت ما نقاه او تنقی ما
 اشتهه علی علم منه بذلك او شک فی شی من ذلك و تقص
 حرمان منه قصدا او بدله بحرق اخر مکانه عمدا او زاد فیه
 حرقا مما لم یکنتم علی المصحف الذکی وقع الاجماع علیه
 او قال القرآن جسم اذا کتب و عرض اذا فزج او قرأ القرآن
 او قرأ علیه رجیه الکره او اندفه و التفصیل او قال شیع
 او کرهت من قرأه القرآن او استعمال القرآت فی بذله کلامه
 من قال فی موضع الامر للشی او قال فی موضع الاجازة لمن
 یقول له احد ادخل او قوموا و امعدوا او تقدروا و اسبر و قال
 المستشار و سمی الله کم هو عادة اهل الحجاز من مکة و المدینه
 و حوالها یعنی به اذنت الله فیما استاذنت او حضر الطعام
 و قال و احد جسم الله مکان قوله کلاوا یکفر کذا فی تنقیه الفتاوی

معیارهای تکفیر در کفریات زبانی

این‌که معیار یا معیارهای کفرآمیز بودن برخی از تعابیر نزد حنفیان، اعم از آن‌که در زبان فارسی ادا شود یا عربی، چیست، مسأله‌ای است که لازم است در جای خود مورد توجه و تأمل قرار گیرد. روشن است که جملات در وقت ادا شدن، می‌توانند به شکل‌های مختلف تأویل و تفسیر شوند. اغلب ظاهری دارند و تفسیری. ممکن است کسی مطلبی را بر زبان آورد، اما ادعا کند که مقصودش چیز دیگری بوده است. در باره کلماتی هم که از روی شوخی بکار می‌رود، بسته به نیت شخص، و تفاوت احکام این قبیل کلمات از روی تفاوت نیت بحث‌هایی وجود دارد. در واقع یک جنبه بحث در کاربرد تعابیر و جملات، به قصد و نیت باطنی فرد از اظهار کلماتی خاص در گفتگوهای روزمره باز می‌گردد و این‌که جملاتی که بر زبان می‌آید، اگر با قصد یا بدون قصد باشد، تفاوتی در کفرآمیز بودن آن دارد؟ این‌که در قلب شخص چه می‌گذرد یا این‌که این جملات قابل تأویل هستند یا خیر مسأله‌ای است که در این قبیل مباحث فقهی از دلالت آن کلمات و جملات بر کفر، مورد بحث قرار می‌گیرد. اغلب فقها در آغاز این مبحث از ابوحنیفه نقل می‌کنند که گفته است: «لَا يَكُونُ الْكُفْرُ كُفْرًا حَتَّى يَعْقِدَ عَلَيْهِ الْقَلْبُ»؛ کفر، کفر نخواهد بود مگر آن‌که عقد قلبی بر آن باشد. یعنی درست است که اسلام با زبان هست، اما کفر وقتی ثابت است که عقد قلبی بر آن باشد. اگر این معیار باشد، گفتن بسیاری از کلمات کفرآمیز که از روی قصد و غرض نیست، یعنی انعقاد قلبی ندارد، نباید کفر به شمار آید. در حالی که در استفتاءاتی که صورت گرفته، کمتر روی این معیار تأکید و تکیه شده و اغلب به صرف ظاهر عبارت، به آسانی حکم به کفر شخص می‌شود.

برخی از عبارات کفرآمیز دیگر، ناشی از باورهای کلامی است، چنان‌که هر جمله‌ای که بوی قدری‌گری بدهد، از نظر متکلمان حنفی، ارتداد و کفر یا خطای فاحش محسوب می‌شود. مانند این‌که شخص بگوید: فلان را قضای بد رسید! فقال الآخر: قضای خدای بد نبود! این کفر نیست، اما اشتباه است، زیرا سخنان قدریان است که گویند خیر از خداوند و شر از ماست.^۱

۱. الفتاوی التاتارخانیة، ج ۱۵، ص ۳۲۲.

استخفاف خداوند، پیامبر، دین، علمای دین و عقاید و باورهای دینی، یکی از معیارهایی است که مرتب تکرار می‌شود. کلمه طنز در این نوشته‌ها، به این معناست که شخص دین و مظاهر آن را به سخریه و طنز بگیرد.

از دیگر مسائل، اعتراف به کفر است. یعنی این که کسی روی جدیت یا حتی عصبانیت، خود را کافر بخواند، غالباً به این فتوا منجر می‌شود که او کافر شده، از همسرش جدا گشته و لازم است تا تجدید نکاح کند.

و اما غالب این کلمات مسائلی است که مردم در زندگی روزمره و غالباً عوام کم سواد با آن درگیر هستند. ادبیات عامه، حاوی جملات زیادی است که از سر خشم در مقابل شرایط سختی که گرفتارش می‌شوند، ابراز می‌شود. این جمله منسوب به رسول (ص) که «لاتسبوا الدهر» نمونه‌ای از رفتار عادی مردم در وقت سختی، در مواجهه با روزگار است. تفسیر جاحظ از این سخن، این است که دهر یعنی خدا، و این دشنام دادن به دهر، در واقع، به خداوند باز می‌گردد [الحیوان: ۲۲۶/۱].

در شرایطی خا، افراد غیر متدین غالباً در وقتی که امر به معروف و نهی از منکر می‌شوند، جملاتی بر زبان می‌آورند که بوی بی اعتقادی به دین می‌دهد. این جملات نسبت به شرکت در نماز جماعت در مسجد، روزه گرفتن ماه رمضان، و یا موارد مشابه آنهاست. همین طور وقتی که مصیبت سختی به آنان وارد می‌شود. برخی موارد هم شوخی‌هایی است که با آیات قرآن و حتی برخی از سوره‌ها می‌شود. خواهیم دید که این عبارت چه قدر از نظر نشان دادن واکنش‌های مردم در مواجهه به این قبیل مسائل، جالب توجه هستند.

وقتی گفته می‌شود «کافری کردن به از خیانت کردن» سبب کفر است، به چه معناست؟ این نوعی برداشت است که برخی از افراد دارند، اما به هر حال از نظر دینی، مورد قبول حنفی‌ها نبوده است.

اشاره کردیم شکل‌گیری مذهب مرجئی - حنفی در خراسان بود و طبعاً علاوه بر زبان عربی که زبان مهاجران مسلمان و عرب بود، باید با زبان فارسی دری در این محیط همراه باشد. وقتی بحث از «لفظ» و «زبان» بود، ارتباط با زبان محلی بیشتر می‌بود. بحث کفریات زبانی، در داخل زبان فارسی، مطرح می‌شد و توده‌های مردم که با این زبان سخن می‌گفتند، باید مراقب لفظ و کلام خود می‌بودند. فقه حنفی که در میان عامه فارسی زبان شکل گرفته،

در این بحث، دقیقاً روی همین اساس و با همین جملات پیش رفته است. آنچه در عربی هم در این کتابها آمده، در بسیاری از موارد، ترجمه فارسی این کلماتی است که مردم کوچه و خیابان بر زبان می‌رانند.

دلالت الفاظ و ترکیب‌ها بر معانی خاص، در هر زبانی، مدل خاص خود را دارد و در اینجا باید بحث از این می‌شد که فلان جمله فارسی آیا دلالت بر فلان معنا دارد که سبب کفر شخص بشود یا خیر. اینها مباحثی است که در کتابهای فقهی حنفی ذیل بحث از ارتداد اشخاص مطرح می‌شد. مورد مشابه، در مباحث طلاق بود. اگر مردی می‌گفت: «هزار طلاق به دامت داخل کردم». آیا زن او مطلقه به شمار می‌آمد؟ یا می‌گفت: «سه طلاق تو برکناره چادرت بستم» این سبب طلاق می‌شد؟ [المحیط البرهانی: ۳۹۸/۴]. همین مساله در مبحث سوگند و قسم هم بود که نمونه‌هایی از آن را در ضمیمه آورده ایم.

از قدیمی‌ترین آثار حنفیان در خراسان، کتاب «فتاوی النوازل» از ابواللیث سمرقندی (م ۳۰۳) است. (حیدرآباد، ۱۳۵۳ق، مطبعة الشمس) در این کتاب بابی با عنوان «فیما یوجب الکفر» دارد که بحث را با رضای به کفر، طبعاً در حالت ستایش از آن، آغاز کرده، فرد راضی را کافر می‌داند. در این بخش، از تعبیر فارسی کم یاد شده است، هر چند موردی با این تعبیر هست: لو قال: «فعل دانشمندان همانست و فعل کافران همانست» که قائل به آن کافر شود. (فتاوی النوازل، ص ۱۹۵، جمله در متن مغلوط آمده بود).

دایره این بحث به تدریج وسیع‌تر شد و بخش مفصلی از کتابهای فقهی را که گزارش آنها را خواهیم دید، به خود اختصاص داد. این فرهنگ همراه ترکان به آسیای صغیر رفت و در آنجا و تا دوره عثمانی‌ها، رساله‌های مستقلی با عناوینی که مشتمل بر کلماتی چون الفاظ کفر بود، در این باره نوشته شد.

به نظر می‌رسد، به تدریج، جملات فارسی در موضوعاتی که اشاره شد، یعنی الفاظ کفر، الفاظ طلاق و سوگند که با بحث «لفظ» سروکار داشت، در آثار فقهی حنفی‌ها بیشتر شد. زندگی مشترک مسلمانان با مجوسیان و همچنین با یهود و نصارا، مسائلی را در پی داشت که بخشی از آنها به دایره تکفیر مربوط می‌شد، مانند اینکه مثلاً مسلمانی در مراسم نوروز مجوسیان شرکت کند، یا به مجالس لهو و لعب نصارا برود. همه اینها، پرسشهایی را به همراه داشت که می‌باید مفتیان آنها را پاسخ می‌دادند. در متن‌های بعدی، شمار زیادی از این موارد

را ملاحظه خواهیم کرد. این متون در میان حنفیان شرق، همچنان ادامه داشت تا آن که مذهب حنفی به وسیله ترکان در غرب جهان اسلام، از آسیای صغیر تا مصر گسترش یافت. آثاری که حنفیان در عثمانی در باره الفاظ کفر نوشتند، به تدریج از این جملات فارسی تهی می شد، هرچند برخی از نمونه های اندک ادامه یافت.

آثار مکتوب در باره الفاظ کفر در فقه حنفی

ادبیات الفاظ کفر در فقه حنفی، امری ریشه‌دار و موضوع یک پژوهش جدی است؛ مسأله‌ای که از پدید آمدن شماری کتاب، دست‌کم از قرن ششم به بعد، در میان حنفیان وجود داشته است. اشاره کردیم این آثار عمدتاً توسط حنفی‌ها نوشته شده و ادبیات مربوط در میان سایر مذاهب فقهی وجود نداشته است.

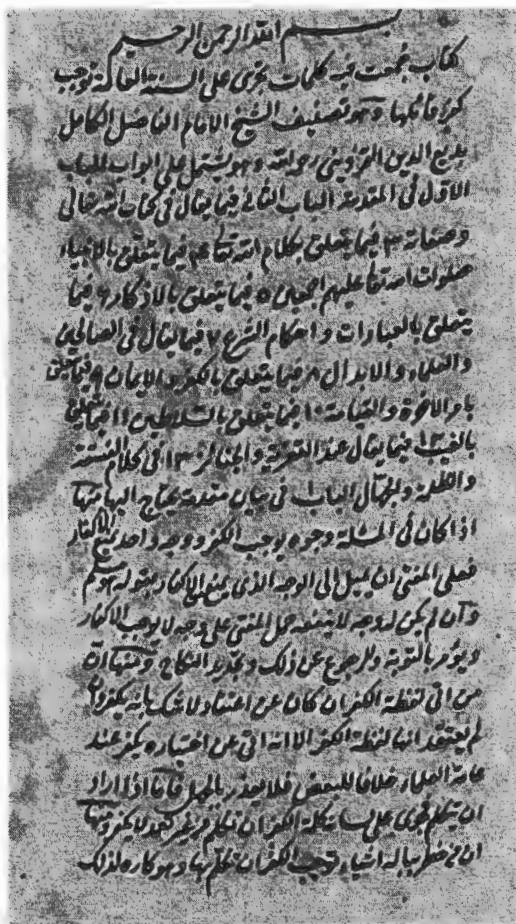
محل بحث از ارتداد و مرتدین، در کتاب السیر یا همان کتاب الجهاد است. پس از خاتمه مباحث جهاد، بحثی تحت عنوان احکام المرتدین گشوده شده و مطالبی که در باره ارتداد و احکام آنهاست، مورد بحث قرار می‌گیرد. موسوعه‌های فقهی بزرگ حنفی این مبحث را دارند. برخی از آنها، صرفاً به عربی و در قالب همان اصول استنباط خود این بحث را دنبال می‌کنند. نمونه آن الهدایه فی شرح بدایة المبتدی از امام برهان الدین ابی الحسن علی بن ابی بکر المرغینانی (۵۱۱ - ۵۹۳) است که در مجلد چهارم آن کتاب (کراچی، مکتبه البشری، ۲۰۱۱) ۳۰۳/۴ - ۳۲۴) به همین ترتیب این بحث را مطرح می‌کند. دنباله آن نیز «باب البغاة» بحث می‌شود. البته جابجایی برخی از این ابواب در کتابهای فقهی اغلب رخ می‌دهد.

موسوعه دیگر فقهی المحيط البرهانی (از امام برهان الدین ابی المعالی محمد بن صدر الشریعه ابن مازة بخاری «۵۵۱ - ۶۱۶») است که در مجلد هفتم آن، (کراچی، اداره القرآن، والمجلس العلمی، ۲۰۰۴، صص ۳۹۷ - ۶۴۳) مباحث مختلف مربوط به ارتداد و از جمله بحث الفاظ کفر را در آن مورد بحث قرار می‌دهد. ما الفاظ کفر فارسی این کتاب را ذیل همین، در ادامه عنوان آورده ایم.

موسوعه دیگری که بسیار مفصل به این مبحث پرداخته، الفتاوی التاتارخانیه است که الفاظ فارسی آن کتاب را هم طی مقالی آورده ایم و در باره کتاب نیز توضیح مختصری داده‌ایم.

طبعاً باید تصور کرد که موسوعه های دیگر فقهی حنفیان نیز به این مبحث پرداخته اند. تفاوت نوشته های حنفیان و دیگران، ثر این است که آنها بحث ارتداد بویژه الفاظ کفر را به صورت مفصل و حتی در رساله های مستقل کوچک و بزرگ مورد بحث قرار داده اند. چند نمونه از این رساله ها که توانستیم شناسایی کنیم، بدین شرح است:

یکی از کهن ترین رساله ها در این باره جامع الفاظ الکفر از ابو عبدالله بدیع الدین (مقیم در سیواس در سال ۶۲۰ ق)^۱ و ملقب به قزوینی است. تصویر این نسخه ده برگی را از وبسایت «ملتقى اهل الحديث» گرفتیم.



۱. معجم المؤلفین، ج ۱، ص ۱۷۷.

رساله دیگر النجاة من الفاظ الکفر از عربشاه بن سلیمان بن عیسی بکری حنفی (م ۶۹۵) است که در سیزده باب تنظیم شده است.^۱

رساله ای با عنوان الفاظ کفر از ابوالفضل محمد بن اسحاق بن ابی نصر را منزوی معرفی کرده که گوید زمانش مشخص نیست، اما فارسی است، با آغاز: سپاس خدایی را که آفریدگار دو جهان است و روزی ده بندگان است، درود و آفرین بر پیغامبران و بر پاکان. (فهرستواره کتابهای فارسی: ۱۲۶/۹ به نقل از: ترکیه، بروسه، ۳۱۵ش (۵۵) ۱۱۸۴/۴ چلبی).

اثر مختصر دیگری با عنوان حصن الاسلام از مولانا غانم بن محمد بغدادی حنفی (م ۱۰۳۰) در دست است که در آن، شماری از طالبان علم پرسش‌هایی در باره الفاظ کفر پرسیده و او پاسخ داده است.^۲

حاجی خلیفه کتاب دیگری با عنوان «رسالة فی الفاظ الکفر» از ابوعلی بن محمد بن قطب‌الدین (بدون ذکر سال درگذشت) یاد کرده که مباحث الفاظ کفر را در شانزده دسته، طبقه‌بندی کرده است. او همانجا اشاره می‌کند که در این زمینه، رساله‌ای به فارسی از قاضی القضاة کمال‌الدین الزیلی هست که در فتاوی تاتارخانیه از آن یاد شده است.^۳

محمد بن اسماعیل بن محمود بن محمد معروف به بدر الرشید حنفی کتابی با عنوان الفاظ الکفر دارد^۴ که ملاعلی بن محمد قاری حنفی (م ۱۰۱۴ ق) آن را شرح کرده است.^۵ نسخه‌ای از این شرح در کتابخانه مجلس موجود است که به شماره ۸۸۷۲ (برگ‌های ۱۹۲ - ۲۱۶) فهرست شده است. متن تحقیق شده رساله ملاعلی قاری که به دلیل حذف بخش اول که گزارش آن کتاب بوده، مشخصات چاپش معلوم نیست، در کانال تلگرامی «کتابخانه امام ابومنصور ماتریدی حنفی» قابل دانلود است. تصویری از صفحه اول نسخه خطی آن در مجلس را اینجا ملاحظه می‌فرمایید:

۱. کشف‌الظنون، ج ۲، ص ۱۹۲۸.

۲. همان، ج ۱، ص ۶۶۸.

۳. همان، ج ۱، ص ۸۴۸.

۴. نسخه در بیروت؛ بنگرید: الأعلام، ج ۶، ص ۳۷.

۵. کشف‌الظنون، ج ۲، ص ۱۳۹۶.